



#### ۱. مقدمه

هدف اصلی این مقاله طرح یک پرسش است؛ پرسشی درباره امکان و ضرورت معیارسازی اصطلاحات و مفاهیم حوزه دستور زبان. این پرسش همواره در هنگام مطالعه شاخه‌های مختلف دستور گشتاری چامسکی و پیروان او در ذهن نگارنده مطرح بود. تا اینکه بزرگی مرا امر فرمود مقاله‌ای دانشنامه‌ای درباره «جمله معترضه» بنویسم. در تلاش خود برای نگارش این مقاله، پرسش درباره امکان و ضرورت معیارسازی اصطلاحات و مفاهیم دستوری در ذهن من جان تازه‌ای گرفت. البته، گمان می‌کنم شنیدن سخنرانی تاثیرگذار «آیا مقولات واژگانی برجسب‌های ثابتی دارند؟»<sup>۱</sup> در مرکز نشر دانشگاهی نیز در شکل‌گیری این پرسش موثر بوده‌است. به هر روی، در این مختصر می‌کوشم که با مرور تعاریف و مفاهیم چهار اصطلاح دستوری جمله معترضه، مکمل، وصف و بدل، فرضیه خود درباره پیوند مفهومی این اصطلاحات با یکدیگر را بیان کنم.

پیش فرض این نوشته این است که این مفاهیم به گونه‌ای با هم مرتبطند که شاید بتوان آنها را با یک برجسب دستوری و یا زنجیره‌ای از اصطلاحات دستوری مرتبط با هم (هم از نظر صوری و هم از نظر معنایی)، مشخص و معین کرد. به این ترتیب، پرسشهای اساسی این مقاله را می‌توان بدین گونه مطرح نمود: چه پیوند صوری و معنایی‌ای میان اصطلاحات دستوری یاد شده وجود دارد؟ چگونه می‌توان این مجموعه از مفاهیم و سایر مجموعه‌های مشابه را به صورت شبکه‌ای از مفاهیم و با برجسب‌هایی مرتبط معرفی نمود؟ این کار تا چه حد ضروری است؟ به نظر می‌رسد که تنظیم این مفاهیم در شبکه‌های مفهومی و استفاده از نظام برجسب‌دهی واحد، می‌تواند گامی در جهت معیار سازی اصطلاحات دستوری و در نتیجه نوعی برنامه‌ریزی زبان قلمداد شود و از دیگر سو، قدمی در تحقق برخی آرمانها و فرایندهای بنیادین دستور زایشی- گشتاری ( کمینه‌گرایی<sup>۲</sup> و فرافکنی<sup>۳</sup>) تلقی گردد.

#### ۲. معیارسازی اصطلاحات و مفاهیم

یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های هر حوزه علمی، دارا بودن مفاهیم و اصطلاحات تبیین‌شده و معین است؛ مفاهیم و اصطلاحاتی که در یک نظام مفهومی با یکدیگر مرتبطند. تبیین شده بودن تک تک اصطلاحات اگر چه شرط لازم شکل‌گیری یک حوزه علمی است ولی کافی نیست. یعنی اگر پیوند مفاهیم و اصطلاحات با یکدیگر مشخص و معین نباشد، حوزه علمی مورد نظر از دقت و شفافیت لازم برخوردار نخواهد بود. در واقع، مجموعه‌ای از دانش و اطلاعات وقتی به یک ساحت و حوزه علمی تبدیل می‌شود که در قالب شبکه‌ای از مفاهیم، به شیوه‌ای سامانمند شکل و ساختار بیابد. چون اصطلاحات برجسب‌هایی برای نامیدن این مفاهیم هستند، آنها هم باید با یکدیگر و نیز با مفاهیم مربوطه پیوندی نظام‌مند و شفاف داشته‌باشند. اساساً، جوهر هر حوزه علمی، نظام و سلسله مراتب سازمان‌یافته مفاهیم آن است. به بیان دیگر، وجود مفاهیم و اصطلاحات سامانمند، تبیین‌شده و مرتبط

است که هر حوزه علمی را به ساحتی کم و بیش شفاف، دقیق و خالی از ابهام و نارسایی تبدیل می‌کند.

سوسور، پدر علم نوین زبانشناسی غرب، برای تبدیل دانش‌های زبانی به ساحتی علمی و در واقع برای تاسیس رشته مطالعاتی زبانشناسی نوین، در وهله اول، به تبیین و تنظیم مفاهیم و اصطلاحات این حوزه پرداخت؛ یعنی به نوعی طبقه بندی مفهومی و اصطلاح شناختی دست زد. دستور زبان یکی از شاخه‌های علم زبانشناسی است و بنابراین وقتی در چارچوب زبانشناسی از «دستور» سخن می‌گوییم، به واقع به یک حوزه علمی پرداخته‌ایم. چنین است که در تدوین دستورهای زبانشناختی، تلاش دستورنویس طبقه‌بندی هر چه دقیق‌تر مفاهیم و مشخص کردن پیوند آنها با یکدیگر است. اختصاص اصطلاحات مناسب با مفاهیم و پیوند متقابل آنها مرحله بعدی کار دستورنویس است. البته اساس هر کوششی در دستورنویسی چه از نوع سنتی و چه از نوع زبانشناختی نوین آن، همین بوده‌است و اصولاً اقدام به مدون‌سازی قواعد حاکم بر زبان، ماهیتی جز این نمی‌تواند داشته‌باشد. با این حال، به نظر می‌رسد این مراحل منطقی گاهی نادانسته و شاید از سر عادت در هر حوزه علمی و نیز در دستور نویسی متحقق نمی‌شود. از جمله موانع اجرای این دو مرحله و در نتیجه نابسامانی دستورهای زبان، پذیرش بی‌چون و چرا و بدون تأمل طبقه بندی‌ها و برجسب دهی های سنتی و نوین پیشنهادشده است.

آنچه دستورنویس امروزی در توصیف دقیق دستور یک زبان به آن نیازمند است، آگاهی کافی از نظریه‌های جدید و سنت‌های دستوری به اضافه یک نگاه سامانمند علمی است و نه وابستگی به یک نظریه جدید یا سنتی. گرفتاری در سنت و پای بندی به نظریه های جدید به شیوه های آشکار و پنهان دست و پای دستورنویسان را بسته است و رهایی از این دو گرفتاری هم ماهیت ولی به ظاهر متناقض، چندان آسان نیست. مثلاً می‌توان پرسید که آیا دستورنویس بدون توجه به پیوند مفهومی و اصطلاحی مواردی چون «جمله معترضه»، «مکمل»، «وصف» و

«بدل» لازم است که آنها را در دستور زبان خود درج نماید؟ به صرف اینکه اولی در همه دستورهای سنتی آمده‌است و دومی در دستورهای مدرن غربی طرح شده‌است و دلایلی مانند آن؟ و یا هر دستورنویسی می‌تواند به دلخواه خود، و بدون در نظر گرفتن پیوند این مفاهیم با هم، برخی از این اصطلاحات را به کار گیرد و برخی را نه؟ این نابسامانی اصطلاحات و مفاهیم بی‌گمان زینهایی دارد که مشخص‌ترین آنها در حوزه آموزش، در درک و فهم دستور چه در سطوح عمومی و چه در سطوح تخصصی رخ می‌نماید؛ به گونه ای که گاهی دستور را به ضد دستور تبدیل می‌کند.

چنانکه در مقدمه اشاره شد، یکی از سرچشمه‌های پرسش بنیادی این نوشته، امکان طرح نگاه پیوستاری ۴ به مقولات دستوری در «دستور فازی» توسط ساسانی (۱۳۸۰: ۷۲) ۵ می‌باشد. ساسانی پیوستار ماهوی واژه‌ها را همزمان در هر دو محور هم‌نشینی و جانشینی بررسی می‌کند. او با نگاهی پیوستاری به مقولات واژگانی، از امکان توصیف وحدت ماهیت مقولات واژگانی اسم، صفت، قید و فعل می‌گوید و، در واقع، از امکان این که پیوند مفهومی و نقشی مقولات مختلف واژگانی را بر روی یک پیوستار ترسیم شود. هدف مقاله حاضر وارد شدن در جزئیات تخصصی بحث ساسانی نیست و چنان که پیشتر گفته شد، هدف تنها طرح پرسشهایی است که ممکن است در جستجوی پاسخ برای آنها، برای برخی از ابهامات دستور و دشواری های دستورنگاری راهی بیابیم. ناگفته نماند که پاسخ دقیق به این پرسشها مستلزم پژوهشهای بیشتری در دیگر مقولات دستوری است و این نوشته تنها یک آغاز است. پرسش بنیادی این مقاله این است که چگونه می‌توان با همین نگاه پیوستاری به مقولات، مفاهیم و اصطلاحات دستوری زبان، طرحی سامانمند برای دستور زبان فارسی در انداخت؟ در انداختن این طرح، در گام نخست، مستلزم تعیین و تبیین پیوندی فراقفکانه ۶ و سلسله مراتبی میان مفاهیم و اصطلاحات دستوری، از آن گونه که میان اسم و گروه‌اسمی، فعل و گروه فعلی و غیره وجود دارد، است. در ادامه می‌توان پرسید که این کار تا چه

حد عملی است و آیا می‌تواند منجر به نوعی کمیته‌گرایی و حشودزایی هم در سطح مفاهیم دستوری و هم اصطلاحات آن شود؟ به نظر می‌رسد که دو پیش‌نیاز رسیدن به آرمان کمیته‌گرایی و زدودن تعدد و تکثر حشوگونه از اصطلاحات و مفاهیم دستوری بدین قرارند: آ. درک عمیق مفاهیم دستوری و ب. واقع نگری زبانی و اجتناب از هر گونه تعهد مخل به یک نظریه و یا سنت خاص دستوری و تلفیق دو رویکرد صورتگرایی و نقش‌گرایی. مسئله معیارسازی مفاهیم و اصطلاحات دستوری به ویژه در تدوین دستورهای توصیفی (که حاصل واقع گرایی زبانی زبانشناسانه است) و به طریق اولی در دستورهای آموزشی اهمیت می‌یابد. با این حال، سامانه حاصل از معیارسازی در هر گونه نگاه علمی به دستورزبان مفید و کارساز خواهد بود. با توجه به اینکه اهداف دستورنگاریهای مختلف تعیین میزان استفاده از برجسب‌های صورتگرایی یا نقش‌گرایی و یا تلفیقی از این دو است، در چنین بافتی اندیشیدن به امکان و ضرورت معیارسازی مفاهیم و اصطلاحات دستوری چه در زبان فارسی و چه در نظریه‌های عمومی و جهانی دستور زبان لازم می‌نماید. در ادامه، پیوند مفهومی و اصطلاحی عناصر دستوری «جمله معترضه»، «مکمل»، «متمم»، «بدل» و «صفت» و تصویر موجود از آنها در منابع دستوری گوناگون را به عنوان نمونه بررسی می‌کنیم.

### ۳. جمله معترضه، ۷

در کتاب‌های دستور سنتی جمله معترضه چنین تبیین می‌شود: «جمله معترضه، جمله یا شبه جمله‌ای است که در میان جمله دیگر می‌آید» (مشکور ۸ ص). ۲۵۱)، صادقی و ارژنگ ۹ (ص. ۷۹)، دبیر سیاقی ۱۰ (ص. ۱۹) و عطاری کرمانی ۱۱ (ص. ۸۶)). اگرچه، این نوع جمله با جمله یا عبارت اصلی تناسب معنایی دارد، گفته شده‌است که موضوع و مفهوم آن، خارج از اصل موضوع جمله اصلی است (صادقی و ارژنگ، ص. ۷۹). به بیان دیگر، نقش جمله معترضه توضیحی درباره عنصری از جمله اصلی است و به همین دلیل است که حذف آن خللی در منظور و

مقصود جمله اصلی پدید نمی‌آورد (صادقی و ارزنگ، ص. ۸۰، مرزبان راد ۱۲ ص. ۱۷۴، دایی جواد ۱۳ ص. ۳۰۰، دبیرسیاقی، ص. ۱۹، محتشمی ۱۴ ص. ۲۶۴، احمدی گیوی و انوری ۱۵ ص. ۲۵۱)، افزون بر این، خود جمله معترضه نیز خارج از جمله اصلی، همان معنا و مفهوم داخل جمله را دارد (دایی جواد ص. ۳۰۰). یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های جمله معترضه این است که با جمله اصلی خود پیوندی نحوی ندارد (مشکور ص. ۲۵۱، دبیرسیاقی، ص. ۱۹، خیام‌پور ۱۶ ص. ۱۳۵، هادلستون و پولوم ۱۷ ص. ۱۳۵۰) و همین ویژگی است که جمله معترضه را از دیگر جملات پیرو، جدا می‌کند و با وجود بسامد بالای جملات معترضه، در کتاب‌های دستور آنها ذکر چندانی به میان نمی‌آید (هادلستون و پولوم، همان).

همچنین می‌دانیم که جمله معترضه در کتاب‌های گوناگون دستور نام‌های مختلف دیگری نیز مورد بررسی قرار گرفته‌است، از جمله: «جمله معترض» یا «جملات متداخل» (خیام‌پور، ص. ۱۳۵)، «جمله توضیحی» (امین مدنی ۱۸ ص. ۲۵۹)، «بدل» (محتشمی، ص. ۲۶۴) و «جمله تکمیلی» (هادلستون و پولوم، همان). مثال‌هایی از نظم و نثر برای جمله معترضه در برخی از کتاب‌های دستور آورده شده‌است که بیشتر محتوا و معنایی دعایی دارند؛

- دی پیر می‌فروش، که ذکرش به خیر باد گفتا: شراب نوش و غم دل ببر ز یاد (مشکور، ص. ۲۵۱)

- چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد (صادقی و ارزنگ، ص. ۸۰)

- رسول اکرم - بر او سلام باد - گفت: ... (مرزبان راد، ص. ۱۷۵)

برخی مثال‌های غیر دعایی جملات معترضه در نظم، در ابیات زیر آمده‌است:

- دی بامداد عید که بر صدر روزگار هر روز عید باد به تائید کردگار (عطاری کرمانی، ص. ۸۶)

- مشتاقی و مهجوری، دور از تو، چنانم کرد کز دست بخواهد شد پایان شکیبایی (مشکور، ص. ۲۵۱)

اما بقیه مثال‌های نثر، اکثراً مواردی از بندهای موصولی هستند:

- سعدی، که گلستان و بوستان را تصنیف کرده، بزرگترین شاعر ایران است. (صادقی و ارزنگ، ص. ۷۹)

- اگر خواهی که بر دلت جراحی نرسد که به هیچ مرهم به نشود با نادان مناظره مکن. (عطاری کرمانی، ص. ۸۶)

- مزدکیان، بر خلاف آنچه معروف شده، زندگی زاهدانه‌ای داشتند. (احمدی گیوی و انوری، ص. ۲۵۱)

- کتابی، که به من امانت دادید، بسیار جالب بود. (امین مدنی، ص. ۲۵۹)

با توجه به فراوانی بندهای موصولی در قالب جملات معترضه و نیز مشخصه‌های سجاوندی جملات حاوی جملات معترضه، شاید بتوان این جمله‌ها را نوعی جمله پیرو دانست. در مورد جمله پیرو در کتاب‌های دستوری چنین توضیح داده شده‌است که این جمله می‌تواند نقش یکی از اجزای جمله پایه مانند نهاد، مفعول، متمم، قید (زمان، مکان، علت، شرط یا مقدار)، مضاف الیه، صفت یا متمم را برای ضمیر یا گروه اسمی ایفاء کند (عباسی ۱۹ ص. ۵۶۱).

با توجه به اینکه جمله معترضه با جمله اصلی خود پیوندی نحوی ندارد، می‌توان آن را جمله پیروی دانست که حکم صفت یا مضاف الیه برای یک گروه اسمی در جمله پایه دارد و این تعریف همان تعریف جملات موصولی است. لازم است متذکر شویم که جملات موصولی به دو دسته توصیفی و توضیحی تقسیم شده‌اند:

آ. جملات موصولی توضیحی جملاتی هستند که برای ارائه اطلاعات اضافی در مورد مصادق از پیش شناخته‌شده اسمی به کار می‌روند. ناگفته نگذاریم که معیارهای تشخیص جمله موصولی توصیفی از جمله موصولی توضیحی، همان معیارهایی هستند که در تمیز این جملات از جملات معترضه قابل بکار می‌آیند. نمونه‌ای از جمله موصولی توضیحی بخشی از جمله زیر است و همان جمله معترضه می‌باشد:

- مادرم، که به تازگی از سفر بازگشته است، سوغاتی‌های زیادی برای من آورده‌است. (عباسی، ص. ۵۶۲)

این که در بسیاری از کتاب‌های معتبر دستوری نامی از جمله معترضه برده نشده‌است (خانلری ۲۰، غلامعلی زاده ۲۱، مشکوه الدینی ۲۲)، شاید به این سبب باشد که این جملات زیرگروهی از جملات

پیرو هستند. ضمن این که معیارهایی که برای تشخیص جمله پایه از جمله پیرو ذکر می‌شود، همگی در تشخیص جملات معترضه کاربرد دارند و آنچه تحت نام «جمله پیرو متممی» در برخی متون دستوری (عباسی، ص. ۵۶۳) آمده‌است، به جمله معترضه بسیار نزدیک است.

مشکوه الدینی (همان، ص. ۸۰) با عنوان جمله‌های مرکب ناهمپایه به پیدایی این جملات در درون گروه فعلی و یا گروه اسمی در یکی از نقش‌های نحوی اشاره می‌کند و آنها را که درون سازه‌های نحوی جمله‌ای دیگر به کار می‌روند، جمله درونه‌ای و یا جمله وابسته می‌نامد. جمله: احمد که تازه خانه خریده بود خوشحال به نظر می‌رسید.

یکی از مثال‌های او در این مورد است. از نظر وی جمله وابسته ممکن است که در روستا به صورت وابسته صفتی، وابسته اسمی و یا وابسته متمم اسم ظاهر شود.

خانلری (ص. ۹۳) در مبحثی به نام «جمله‌های پیرو»، اگر چه به توضیح درباره جمله شرطی و فعل شرطی می‌پردازد و نمونه‌ای از جملات معترضه به دست نمی‌دهد، فراکرد پیرو را چنین توضیح می‌دهد (ص. ۱۴۷): «فراکرد پیرو همیشه توضیحی به مفهوم «فراکرد پایه» می‌افزاید.» و در جای دیگر (ص. ۲۲۱) نقشی معنایی برای فراکرد پیرو، قائل می‌شود و آن را تکمیل کننده معنی فراکرد پایه معرفی می‌کند. او می‌افزاید: «در جمله مرکب هر فراکرد پیرو جانشین یکی از اجزای جمله ساده است.» خانلری به کمک برخی مثال‌ها نشان می‌دهد که جمله پیرو می‌تواند جانشین صفت شود. او در جای دیگر (ص. ۲۵۳) صریحاً می‌گوید: «هر یک از فراکردهای پیرو را می‌توان به یک نام (اسم، صفت، ضمیر) یا یک گروه اسمی تبدیل کرد.»

ب. جملات موصولی توصیفی که اسم قبل از خود را توصیف و مصادیق آن را محدود می‌کنند. مانند: پسری که دیدی برادر من است (عباسی، ص. ۵۶۳).

حتی اگر نخواهیم به مفاهیم دیگری در دستوره‌های جدیدتر که به مفهوم جمله معترضه نزدیکند بپردازیم، می‌بینیم که تا چه اندازه اصطلاحات گوناگون برای مفهومی واحد بدون بیان پیوند

میان آنها به کار رفته است. این تعدد و فراوانی اصطلاحی هم کار را بر پژوهشگر حوزه دستور زبان دشوار می سازد و هم بر دانشجوی دستور. اگر چه مثال‌های بالا را تنها از دستور زبان فارسی آوردیم، این معضل منحصر به دستورهای فارسی نیست؛ در دستورهای زبان‌های دیگر و از جمله دستور زبان انگلیسی نیز همین مسئله، البته با شدت کمتر، به چشم می‌خورد. در ادامه به نمونه‌های دیگری از این مسئله می‌پردازیم.

#### ۴. مکمل ۲۳

اگرچه این اصطلاح در متون دستور زبان فارسی بسامد بالایی ندارد، از آنجا که دیر یا زود کاربرد بیشتری خواهد یافت و بنا به تعریفش در بر گیرنده مفهوم «جمله معترضه» نیز می‌باشد، شناساندن آن ضروری می‌نماید. از نگاه هادلستون و پولوم (ص. ۱۳۵۰) جملات معترضه زیرگروهی از مکمل‌ها هستند. آنها مکمل‌ها را عناصری می‌دانند که وارد ساختار نحوی جمله نمی‌شوند، هر چند که در ترتیب خطی جمله جایی را اشغال می‌کنند. مکمل‌ها در جایی بین آغاز و انجام بند قرار می‌گیرند و در گفتار از نظر طنین با بقیه جمله متفاوتند، در نوشتار معمولاً با نشانه‌های سجاوندی (مانند ویرگول، خط تیره، کمانک و...) جدا می‌شوند. این ساختارها بی‌هسته ۲۴ هستند و در ساختار نحوی جمله پایه وارد نمی‌شوند و با این معیار از ساختارهای وابسته و همپایه متمایز

می‌گردند. مکمل‌ها اگر چه از نظر نحوی به هیچ هسته‌ای وابسته نیستند، از نظر معنایی وابسته یکی از عناصر جمله‌اند. این عنصر ممکن است یک بند، صفت، فعل و یا از هر مقوله دیگری باشد. مکمل باید با این عنصر سازگاری معنایی داشته‌باشد. مکمل‌ها دارای کنش غیربیانی هستند و ممکن است ساختار و صورت و

حتی تعبیر یک بند را داشته‌باشند. نوبهار ۲۵ (ص. ۸۵) مکمل را چنین تبیین می‌کند: «اسم یا جانشینان اسم (ضمیر، صفت اسمی، عبارات اسمی) که در جمله می‌آید تا ابهام را از جمله رفع کند و بدون آن، جمله غالباً مفهوم روشنی ندارد و پیام اصلی گوینده را نمی‌رساند. افعال مورد استفاده در این نوع کاربردها غالباً فعل متعدی هستند، یعنی جمله مورد نظر دارای عنصر مفعول است و تمیز یا مکمل غالباً متمم مفعول است و به همین علت در برخی دستورها مکمل را با نام «مفعول دوم» نامیده‌اند... در چنین جمله‌هایی جمله علاوه بر فاعل و مفعول به مکمل هم نیاز دارد... فعل‌های... این جمله‌ها... فعل‌های ناقصه نام دارند... ولی در بسیاری از صورت‌های کاربردی، از افعال ناقصه نمی‌باشند». نوبهار مثال‌های زیر را در این مورد آورده است:

- پنداشتم که تو می‌آیی. (بدون مکمل)
- تو را عاقل پنداشتم. (فعل ناقصه با مکمل؛ مکمل غیر قابل حذف)

او در ادامه توضیح می‌دهد که مکمل را با بدل یا قید نباید اشتباه کرد. او مکمل را از ارکان کلام و حذف ناشدنی می‌داند، در حالیکه قید و بدل حذف شدنی هستند. غلامعلی‌زاده (ص. ۱۵۵) اگرچه اصطلاح جمله معترضه را به کار نمی‌برد، مفهوم آن را در مبحث ساخت جمله در فصلی به نام «ناهمپایگی» بیان می‌دارد. او در این فصل (ص- ۱۸۲، ۱۵۱)، پس از توضیح جمله‌واره‌ها، سه گونه جمله‌واره وابسته

در فارسی تشخیص می‌دهد: جمله‌واره متممی، جمله‌واره موصولی و جمله‌واره قیدی. در توضیح جمله‌واره موصولی چنین می‌گوید: «آن جمله‌واره وابسته‌ای که به منزله وابسته پسین گروه اسمی ظاهر می‌شود و آن را توصیف می‌کند.» در مثال‌هایی که از جمله‌واره موصولی به دست می‌دهد، نمونه‌هایی از جملات معترضه مشاهده می‌شود، از جمله:

ملت ما، که در سطح جهانی با بحران‌های پیچیده مواجه است، به هوشیاری و وحدت ملی بیشتری نیاز دارد. (همان، ص. ۱۵۶)

به نظر می‌رسد که دو اصطلاح «مکمل» (هادلستون و پولوم، ص. ۱۳۵۰) و «جمله‌واره موصولی» (غلامعلی‌زاده، ص. ۱۵۶) مبین یک مفهوم دستوری باشند؛ که این خود جلوه دیگری از تکثر اصطلاحی در موارد هم‌مفهوم است.

فرشیدورد (۱۳۸۲، ص. ۲) ۲۶ عناصر جمله‌های دارای فعل‌های ناقص (ربطی) متعدی را به قرار زیر تعیین می‌کند:

مسنند الیه، مفعول را، مکمل (مسنند) و فعل ناقص متعدی. او در این رابطه مثال زیر را مطرح می‌کند:

من فرهاد را عاقل می‌پنداشتم.

مسنندالیه مفعول را مکمل (مسنند) فعل ناقص متعدی

او مکمل در جمله بالا را مکمل مفعولی یا مسند مفعولی می‌خواند و متذکر می‌شود که گاهی مفعول و مکمل افعال ناقص به صورت جمله‌واره می‌آید، مانند:

من تصور کردم که او خوشحال است.

مشاهده می‌شود که اصطلاح مکمل علاوه بر این که به عناصر واژگانی و فراواژگانی اطلاق شده است، هم مفهوم با متمم، مسند و تمیز تلقی شده است.

۵. متمم ۲۷  
نوبهار (ص. ۸۷)  
درباره متمم چنین



می‌گوید: «اگر اسم و جانشینان اسم برای تمام شدن مفهوم یکی از عناصر جمله به واسطه یکی از حروف اضافه به جمله اضافه شوند نقش متممی به خود می‌گیرند [...] متمم‌ها در دستوره‌های سنتی تحت عنوان مفعول بواسطه یا غیرمستقیم نامیده می‌شوند.» مثال‌های او عبارتند از:

- به کتاب توجه کن.

- همه آمده بودند جز تو.

- مانند پدرش شجاع است.

باطنی (ص. ۷۶) عناصر ساختمان‌ی بند را متمم، اسناد، مسندالیه و ادات می‌داند. او مفعول و مسند را متمم تلقی کرده، ضمن اینکه گروه اسمی بعد از مفعول را نیز متمم می‌نامد و به این ترتیب، جمله زیر را چنین تجزیه می‌نماید:

در گوشه و کنار مملکت همه او را دانشمند بزرگی می‌شناسند.

ادات مسندالیه متمم متمم اسناد

غلامعلی زاده (ص. ۷۹) در بیان نقش‌های مختلف گروه اسمی به نقش «متمم حرف اضافه» اشاره می‌کند و آن را گروه اسمی ای معرفی می‌کند که به دنبال حرف اضافه ظاهر می‌شود. در ادامه این جمله می‌گوید: «البته، این نقش را به اصطلاح مفعول حرف اضافه نیز مشخص می‌کنند.» او نقش دیگر گروه اسمی را «متمم مفعول» معرفی می‌کند (همان، ص. ۸۴) و آن را گروه اسمی‌ای می‌داند که پس از مفعول قرار می‌گیرد:

آنها اسم پسر خود را علی گذاشتند.

مشکوه‌الدینی (ص. ۱۳۵) نیز این مفهوم را با نام متمم مفعولی معرفی می‌کند. همین مفهوم در برخی دستورها (انوری و گیوی، همان، ص. ۱۲۳؛ ارژنگ، ص. ۲۸، ص. ۱۰۱) با برچسب «تمیز» مشخص شده است. انوری و گیوی (همان) تمیز را چنین معرفی می‌کنند: «گاهی اسم در جمله نه فاعل است و نه متمم، ... بدون آن جمله معنی روشن و کاملی ندارد.» آنها مثال زیر را برای تمیز بیان می‌کنند:

خراسان را خاوران نیز می‌گفتند.

در پاورقی همین صفحه از کتاب انوری و گیوی آمده است که برخی از دستورنویسان تمیز را نوعی متمم و برخی آن را مفعول دوم نامیده‌اند. ارژنگ (همان) تعریف نسبتاً متفاوتی از تمیز به دست می‌دهد:»

جمله‌هایی که با فعل‌های گمان و پندار و نامیدن و تبدیل کردن نظیر پنداشتن، تصور کردن، نامیدن، خواندن (به معنی نامیدن)، کردن (به معنی تبدیل کردن) و امثال آن ساخته شده‌اند، علاوه بر مفعول به کلمه دیگری که نمی‌توان آن را مفعول نامید نیاز دارد. این کلمه را تمیز نامیده‌اند.»

از دیگر سو، فرشیدورد (همان، ص. ۱۳۴) این مفهوم را با نام مکمل طرح و بررسی می‌کند که در بخش ۴ به آن پرداخته شد. غلامعلی زاده (ص. ۴۲، ۸۳) در توضیح مقوله‌های واژگانی، آنگاه که از فعل رابط سخن می‌گوید، نام دیگر مسند را «متمم نهاد» معرفی می‌کند. او در جای دیگر (ص. ۱۰۸) یکی از نقش‌های گروه صفتی را «متمم نهاد» می‌داند. غلامعلی زاده (ص. ۱۱۷) در تبیین ساخت گروه فعلی به «متمم‌های فعل» اشاره می‌کند. متمم فعل را سازه‌ای می‌داند که لزوم حضور آن را در جمله نوع فعل تعیین می‌کند و ادامه می‌دهد که متمم فعل را زیرمقوله فعل نیز می‌نامند. او اضافه می‌کند که متمم‌های فعل نقش‌های نحوی مختلفی از قبیل مفعول مستقیم، مفعول غیرمستقیم، مسند/ متمم نهاد، متمم مفعول و متمم قیدی را ایفا می‌کند.

## ۶. بدل ۲۹

غلامعلی زاده (ص. ۱۵۷) دو نوع جمله‌واره موصولی در زبان فارسی می‌شناسد، یکی جمله‌واره موصولی محدودکننده و دیگری جمله‌واره موصولی غیر محدودکننده. در واقع این دو گونه جمله‌واره به ترتیب معادل همانی است که پیشتر و در دستوره‌های قدیمی‌تر از آن به عنوان بند موصولی توصیفی و بند موصولی توضیحی یاد شده‌است. غلامعلی زاده (ص. ۱۵۸) از معیارهایش را در تشخیص این دو گونه جمله‌واره چنین می‌گوید: «در پایان گروه اسمی جمله‌واره موصولی غیر محدودکننده، {ی} پدیدار نمی‌شود، اما هم در آغاز و هم در پایان آن مکث ظاهر می‌گردد.» و می‌افزاید که تفاوت مهم دیگر این دو نوع جمله‌واره، قابلیت حذف نوع غیر محدودکننده است و این که از جمله‌واره موصولی غیر محدودکننده می‌توان، به دنبال اعمال فرایند تخفیف،

بدل ساخت.

کریستال ۳۰ (ص. ۲۲) بدل را چنین تبیین می‌کند: «اصطلاحی است سنتی که در برخی توصیفات دستوری امروز هم حفظ شده‌است. این اصطلاح به زنجیره‌ای از عناصر اطلاق می‌شود که سازه‌های دستوری هم سطح می‌باشند. این سازه‌ها دارای مرجع‌هایی بسیار مشابه بوده و یا اصولاً هم مرجع هستند. ضمناً، نقش نحوی این دو سازه نیز یکی است [...] البته در تعریف این مفهوم دشواری‌های نظری و روش‌شناختی بسیاری وجود دارد، چون ساخت‌های متعددی وجود دارند که فقط برخی از این شرایط را دارا هستند و با مفاهیم معنایی و نحوی دیگری درگیر می‌باشند، مثلاً در برخی عنوان‌ها و نام‌گذاری‌ها (دوست من ژوزف،...)، گاهی برای «بدل»، اصطلاح «موصولی بدلی ۳۱» به جای «موصولی غیر محدودکننده» ۳۲ به کار می‌رود». در واقع، جمله آخر کریستال دال بر وجود چند اصطلاح در منابع دستور زبان انگلیسی برای این مفهوم است.

مشکوه‌الدینی (ص. ۱۵۹) در مبحثی با نام «وابسته‌های اسم»، در توضیح وابسته‌های پسین صفتی به گونه‌ای از آنها اشاره می‌کند که دارای ساخت زیرند:

گروه اسمی اسم + کسره اضافه + قید + صفت

و این مثال‌ها را برای این ساخت به دست می‌دهد: مای معلم، شمای دانشجو، توی کارگر. و در ادامه می‌گوید که رو ساخت درست و عادی این مثال‌ها «ضمیر + بدل» و یا «ضمیر + جمله وابسته» است. وی به نوع دیگری وابسته اسم اشاره می‌کند که اسم است (و نه صفت) و آن را وابسته اسمی می‌نامد و توضیح می‌دهد که صورت‌های نحوی گوناگون «اسم + وابسته اسمی» به معانی متفاوتی اشاره می‌کنند و طبقه‌بندی معنایی را در زیر گروه‌هایشان ممکن می‌سازند. او یکی از این زیرطبقه‌ها را وابسته بدل می‌نامد و متذکر می‌شود که در جایگاه وابسته بدل ممکن است گروه اسمی، ضمیر مشترک تاکیدی، گروه صفتی و... ظاهر شود و بین نتیجه می‌رسد (ص. ۱۸۰): «همه صورت‌های گوناگون وابسته بدل را... می‌توان به عنوان گروه اسمی، گروه

نیاز منطبق کرده و هر دو طرف از ارتباط سربلند بیرون آیند.» می بینیم که تبیین او متضمن در نظر گرفتن ملاحظات بافتی و گفتمانی در دستور زبان است. با این وجود، این تبیین برای اصطلاحات صفت ۳۴ / وصف، ۳۵ جمله معترضه و مکمل نیز صادق است.

### ۷. صفت

نوبهار (۱۳۷۲: ۱۰۹) صفت را کلمه، عبارت و یا جمله ای می داند که با اسم یا جانشین اسم همراهی کرده و به مفهوم آن مطلبی می افزاید و یا ویژگی آن را

تمایز مضاف و مضاف الیه با بدل را همین ویژگی می داند. او مبدل منه را جزء حذف ناشدنی جمله و بدل را قابل حذف می داند. در نظر او، ویژگی دیگر ساخت های بدلی در گفتار، وجود مکث بین مبدل منه و بدل است. او بدل را همنشین عناصری با نقش های نهادی، مفعولی، مضاف الیه، متممی، مسندی، مکملی و قیدی می داند (ص. ۸۴) و می گوید که گاهی در محاوره ساخته های بدلی به نوعی به کار می روند که تشخیص آنها از یکدیگر دشوار است. به مثالش توجه کنیم: احمد اخلاقش خوب است (ص. ۸۵). به تعبیر او واژه «احمد»

صفتی و یا صفت خلاصه کرد.» وی (ص. ۱۸۲) «جمله وابسته» را نیز از زمره انواع وابسته های اسم معرفی می کند. برخی از مثال هایی که در این طبقه ذکر شده اند، نمونه هایی از جملات معترضه اند. خانلری (ص. ۹۳) در مبحثی با نام وابسته اسم، تنها بدل را معرفی می کند و آن را چنین تعریف می نماید: «اسم یا عبارتی که همراه اسم می آید تا نام دیگر یا لقب یا شغل و مقام یا شهرت یا یکی از خصوصیات آن اسم را بیان کند». اما او در جای دیگر (ص. ۲۴۱) وابسته های اسم را که به نظر او تکمیل کننده معنی جزء اصلی می باشند

VERBS CARD 20 walk die draw hope create	VERBS CARD 2 get make see know take	VERBS CARD 48 draw drew drawn did done	VERBS CARD 44 answer depend hit become became	VERBS CARD 45 be was been break broke	VERBS CARD 8 turn bring begin like write
VERBS CARD 51 will was had did said	ADVERBS CARD 12 ever no far actually today	ADVERBS CARD 18 please forward quickly recently anyway	ADVERBS CARD 16 home simply especially better either	ADVERBS CARD 15 ago yesterday usually indeed certainly	
NOUNS CARD 66 army station glass cup husband	NOUNS CARD 33 art club arm history parent	NOUNS CARD 15 job result body friend right	NOUNS CARD 1 time year people way man	NOUNS CARD 10 information question business power money	

بیان می کند. با این تعریف او عبارت «دختری که کیف به دست دارد» را نیز صفت و موصوف معرفی می کند. او صفات را از حیث تقدم و تاخر به دو گونه پیشین و پسین طبقه بندی می کند.

کریستال (۱۹۹۱: ۸) صفت را چنین تبیین می کند: «اصطلاحی است که در طبقه بندی واژه ها برای اطلاق به مجموعه اصلی اقلام مشخص کننده ویژگی های اسم به کار می رود.» از دیدگاهی صورتگرایی، در انگلیسی چهار ملاک برای تعریف صفت

که عنصری حذف شدنی است بدل و واژه «اخلاقش» که غیر قابل حذف است مبدل منه است. وی بدل را گونه ای نقش تلقی می کند.

باغینی پور ۳۳ (ص. ۹۹) با نگاهی معنامدار و نقش گرا، بدل را چنین تبیین می کند: «بدل ساختی است که با ارائه دانشی جدید به شنونده، این فرصت را به گوینده می دهد تا به مدیریت دانش اقدام کرده و ... بافتی را فراهم می سازد که در آن شنونده نیز موفق شود مدل ذهنی خود را بر مدل بافتی مورد

را بر سه گونه تقسیم می کند: صفت، متمم اسم (مضاف الیه) و بدل. او اضافه می کند که ممکن است این اجزاء وابسته بخش گزاره جمله باشند.

نوبهار (ص. ۸۳) بدل را اسم یا جانشین اسم افزوده شده به کلام می داند که نامی دیگر (نسبت، شغل، مقام، شهرت و یا خصوصیتی) را به اسم دیگری، که از ارکان یا اجزای جمله است، می افزاید و آن را موکد می سازد. او می گوید که بین بدل و مبدل منه هرگز کسره اضافه نمی یابد و وجه

وجود دارد: صفت در درون گروه اسمی (که در جایگاهی وصفی نقش دارند)، صفت پس از فعل یا در جایگاه «اسنادی» (که ممکن است پیش از آنها یک قید تاکید بیاید) و صفت در صورت‌های تفضیلی (برتر) و عالی (برترین). با این وجود همه صفات، این چهار شرط را یک جا دارا نیستند و به نظر می‌رسد که طبقه‌بندی صفات کار بسیار دشواری باشد. اصطلاح

### کلام آخر

در مجموع، مشاهده می‌کنیم که اگر چه نمونه متعارف صفت و بدل یک واژه است و نمونه متعارف جمله معترضه، جمله و مکمل می‌تواند در قالب واژه، بند، گروه و جمله جلوه‌گر شود، این اقلام چنان پیوند مفهومی نزدیکی دارند که می‌توان آنها را در یک شبکه معنایی ترسیم کرد و بین آنها پیوند برقرار نمود. برای این کار لازم است که در ابتدا همه اصطلاحاتی را که بر مفاهیم مشابه و مرتبط دلالت می‌کنند جمع‌آوری کنیم و سپس برای هر مفهوم، یک اصطلاح به عنوان اصطلاح معیار برگزینیم. در گزینش و معیارسازی این اصطلاحات باید تلاش کنیم که پیوند ساختواژه‌ای و معنایی مفاهیم مربوط به یک شبکه معنایی دستوری تا حد امکان حفظ گردد.

شاید تعدد اصطلاحات دستوری، مانعی بزرگ بر سر راه درک واقعیت‌های دستوری باشد. مثلاً استدلال‌های باغینی پور (همان) در تبیین ساخت دستوری ترکیب «ما دانشجویان» بسیار قابل فهم‌تر خواهد بود اگر بدانیم که «بدل» مخفف «جمله معترضه» است و در واقع «ما دانشجویان»، کوتاه شده «ما که دانشجو هستیم» است. باید متذکر شد که باغینی‌پور علیرغم استدلال‌های محکم خود دچار نوعی خلط در نام‌گذاری مقاله شده است. در مقاله عالمانه ایشان آنچه مورد بحث است نقش دستوری «دانشجویان» است و نویسنده بر این باور است که واژه «دانشجویان» بدل است و نه موصوف. مشخص نیست که چرا در عنوان، بدل در تقابل با صفت قرار گرفته است. تردید بر سر این نکته نیست که «دانشجویان» بدل است یا صفت، تردید بر سر این است که این واژه «بدل» است یا «موصوف» ضمیر ما. به هر ترتیب، شاید این خلط نیز ناشی از تعدد و تنوع اصطلاحات دستوری است برای مفاهیمی یکسان و مشابه. ما در

صفت در دستور زبان‌های مختلف تعابیر گوناگونی دارد. صفت در وسیع‌ترین مفهومش شامل هر چیزی در میان دو سر طیف اسم و وابسته پیشرو ۳۶ (باطنی ۳۷، ص. ۹۵) می‌شود. اما بسیاری از زبان‌شناسان ترجیح می‌دهند که این اصطلاح را در مواردی به کار ببرند که اکثر شرایط ذکر شده در بالا محقق باشد و بقیه موارد را صفت گونه یا وصف بنامند. صفات

دستور زبان به طور کلی و در دستور زبان فارسی به ویژه و به شدت دچار اختلافات انگوری<sup>۳۸</sup> یا به اصطلاح امروزی، اختلافات اصطلاح‌شناختی هستیم. شاید یکی از فایده‌های بسیار مهم مطالعه درس دستور گشتاری در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری زبان‌شناسی، دریافت همین یک نکته باشد که می‌توان مقولات متنوع دستوری دستورهای سنتی و غیر سنتی را با برجسب‌هایی بسیار کلی‌تر و در نتیجه با شمار بسیار کمتری برجسب، نام‌گذاری کرد و به آنها اندیشید که در این صورت فهم و درک دستور نیز آسان‌تر خواهد گردید.

همان‌گونه که دیدیم، تعداد اصطلاحاتی که تنها در این متن، که گزیده‌ای از معدودی از کتاب‌های دستوری است، برای مفاهیمی مشابه و بعضاً یکسان، متجاوز از ده اصطلاح است. ۳۹ در انگلیسی هم وضعیتی مشابه وجود دارد، هر چند به سبب تلاش‌های پیگیری که در زمینه مدون‌سازی و در نتیجه معیارسازی زبان انگلیسی در همه حوزه‌های علمی و از جمله دستور زبان صورت گرفته است و به هم‌پوشانی معنایی برخی از این اصطلاحات در توصیفات موجود در واژه‌نامه‌های دستوری و زبان‌شناسی اشاره شده‌است. در این حوزه کاری و در باره زبان فارسی ما هنوز در ابتدای راهیم. افزون بر آن، تاثیرپذیری از متون غربی خطر ورود اصطلاحات خارجی جدید به این حوزه و معادل‌گزینی برای آنها بدون توجه به ضرورت یا عدم ضرورت وضع کردن معادل‌های جدید، زبان فارسی را در حوزه‌های علمی و به ویژه در حوزه دستور زبان تهدید می‌کند.

بدری زاده و یوحناپی ۴۰ (ص. ۱۵) نیز در محاسبات آماری خود در اصطلاحات زبان‌شناسی به این نتیجه می‌رسند که کاربرد اصطلاحات زبان‌شناسی فارسی از سوی متخصصان یکدست و هماهنگ نیست. آنها با شمارش واژه‌های انگلیسی و فارسی یک

می‌توانند هسته گروه‌ها نیز باشند و گاهی برای برخی بندها هم می‌توان نقش صفتی در نظر گرفت. به نظر می‌رسد که کریستال هم نگاهی پیوستاری به مفاهیم دستوری دارد و دایره اطلاق برجسب «صفت» به اقلام زبانی را وسیع‌تر از آنچه عرفاً به نظر می‌رسد به شمار می‌آورد.

واژه‌نامه زبان‌شناسی به این نتیجه می‌رسند که برای هر ۱۰۰ واژه انگلیسی، ۱۲۳ معادل فارسی به کار رفته است. از طرف دیگر اصطلاحات فارسی‌ای وجود دارند که به عنوان معادل چند اصطلاح انگلیسی به کار رفته‌اند. آنها در توضیح مورد اخیر می‌گویند (ص. ۸): «از ۸۸۲ واژه فارسی که هر یک معادل بیش از یک اصطلاح انگلیسی قرار گرفته‌اند، تعداد ۶۳۱ عدد از آنها معادل ۲ اصطلاح، ۱۷۵ عدد معادل ۳ اصطلاح، ۴۵ عدد معادل ۴ اصطلاح، ۲۲ عدد معادل ۵ اصطلاح، ۶ عدد معادل ۶ اصطلاح و ۳ عدد معادل ۷ اصطلاح مختلف به کار رفته‌اند.» در ادامه، معادل‌های انگلیسی مختلف واژه «وابسته» را به عنوان نمونه و به قرار زیر آورده‌اند:

Determinant (شناسگر)، - Depen  
ence (وابستگی)، - Bound (مقید)، -  
tributive (وصفی، اسنادی، توصیفی،  
کلمه وصفی)، Relation (پیوند) و  
Subordinating (وابسته).

از طرف دیگر، هر یک از این معادل‌های انگلیسی، خود دارای معادل‌های فارسی دیگری نیز می‌باشند که در داخل کمانک آمده‌اند. بدری زاده و یوحناپی (ص. ۹) نمودار کاملی از پیوندهای معادل‌های فارسی درون کمانک‌های موارد بالا با دیگر اصطلاحات انگلیسی را نیز به دست می‌دهند. شاید اصطلاحات مورد بررسی در این مقاله را بتوان زیر عنوانی واحد (مثلاً بند وصفی) جا داد و سلسله مراتب و سامانه پیوند مفاهیم را از جزء (واژه) به کل (جمله و گفتمان) به صورت نظام‌مند طبقه‌بندی کرد. به نظر می‌رسد که تعبیر کاربردی و ساده کمینه‌گرایی نیز همین باشد. این اقدام که نوعی معیارسازی اصطلاحات دستوری است بی‌تردید، آموزش و یادگیری دستور زبان به طور کلی و به ویژه دستور زبان فارسی را آسان خواهد ساخت.<sup>۴۱</sup>

## پاورقی‌ها:

۱. فرهاد ساسانی، تابستان ۱۳۷۸
۲. Minimalism, برنامه ای نظری در دستور زبان (ارائه شده توسط چامسکی در سال ۱۹۹۵) که فرض اساسی آن این است که دستور زبان ها باید با حداقل ابزارهای توصیفی و نظری لازم توصیف شوند.
۳. Projection (فراکن)، فراکن سازه گسترش یافته یک هسته است. مثلاً یک گروه اسمی مانند « دانشجویان زبانشناسی » فراکن هسته گروه یعنی « دانشجویان » است. از دیگر سو می توان گفت که اسم « دانشجویان » به گروه اسمی « دانشجویان زبانشناسی » فراکن می شود. فراکن کمینه سازه ای است که فراکن هیچ سازه دیگری نیست. در نتیجه هسته ها (یعنی واژه ها) فراکن های کمینه هستند. فراکن میانی سازه ای است بزرگتر از یک واژه و کوچکتر از یک گروه. فراکن بیشینه سازه ای است که درون هیچ سازه بزرگتری با همان هسته قرار نمی گیرد.
۴. Spectral, pertaining to a continuum
۵. ساسانی، فرهاد (۱۳۸۰).
۶. اصطلاح «فراکنی» و صورت صفتی آن فراکنانه اصطلاحی قدیمی است که در حوزه روانشناسی مورد استفاده قرار گرفته است و در حوزه دستور گشتاری نیز رواج نسبی یافته است. با این حال به نظر می رسد در حوزه اخیر از شفافیت و تناسب معنایی لازم با مفهوم مورد نظر برخوردار نیست. شاید واژه «هم گستری» معادل مناسب تری برای این مفهوم باشد.
۷. Parenthetical sentences (En.), Phrase intercalaire (Fr.)
۸. مشکور، محمد جواد (۱۳۴۶).
۹. صادقی، علی اشرف و ارژنگ، غلامرضا (۱۳۵۶).
۱۰. دبیر سیاقی، محمد (۱۳۴۵).
۱۱. عطاری کرمانی، عباس (۱۳۷۴).
۱۲. مرزبان راد، علی (۱۳۵۸).
۱۳. دائی جواد، رضا (۱۳۵۰).
۱۴. محتشمی، بهمن (۱۳۷۰).
۱۵. احمدی گیوی، حسن و انوری، حسن (۱۳۶۳).
۱۶. خیام پور، عبدالرسول (۱۳۷۵).
۱۷. Huddleston, Rodney and Pullom (۲۰۰۴).
۱۸. امین مدنی، صادق (۱۳۶۳).
۱۹. عباسی، آریتا (۱۳۸۶).
۲۰. خانلری، پرویز (۱۳۶۳).
۲۱. غلامعلی زاده، خسرو (۱۳۷۴).
۲۲. مشکوه الدینی، مهدی (۱۳۷۰).
۲۳. Supplement
۲۴. اصطلاحی است که در توصیف دستوری گروه های درون مرکز مورد استفاده قرار می گیرد و به عنصر اصلی گروه اشاره دارد؛ عنصری که از نظر توزیعی همتراز کل گروه است. این ساختارها را هسته دار می نامند و در مقابل آنها ساختارهای بی هسته هم وجود دارند (کریستال، ص. ۱۶۳).
۲۵. نوبهار، مهرانگیز (۱۳۷۲).
۲۶. فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲).
۲۷. Complement
۲۸. ارژنگ، غلامرضا (۱۳۷۸).
۲۹. Appositive
۳۰. Crystal D. (۱۹۹۱).
۳۱. Appositive relative
۳۲. Non-restrictive relative
۳۳. باغینی پور، مجید (۱۳۸۴).
۳۴. Adjective
۳۵. Adjectival یا modifier اصطلاح وصف را باغینی پور (همان) و اصطلاح توصیف کننده را غلامعلی زاده (همان) احتمالاً در برابر به کار برده اند.
۳۶. اصطلاح وابسته پیشرو از باطنی (همان) است که احتمالاً معادل واژه انگلیسی determiner است.
۳۷. باطنی، محمدرضا (۱۳۵۶).
۳۸. اختلاف انگوری اشاره به داستان انگور و استافیل و عنب و اوزوم در مثنوی مولوی دارد. در واقع اختلافی که ناشی از اختلاف لفظ است و نه اختلاف در معنا.
۳۹. جمله معترضه، جمله متداخل، جمله وارده موصولی غیرمحدودکننده/ موصولی غیر محدود کننده/ موصولی بدلی، بند موصولی توضیحی، جمله پیرو، وابسته پیشرو، مکمل، ... وصف، صفت و بدل.

۴۰. بدری زاده، فضل الله و یوحناپی، منیژه (۱۳۸۱).

۴۱. از آقای دکتر حافظیان که با بردباری، برخی اشکالات این مقاله را رفع نموده و با این کار شوق اصلاح آن را در من صد چندان نمودند، بی نهایت ممنونم. ضمناً از آقای کیومرث نیک سرشت (دانشجوی رشته آموزش زبان فارسی دانشگاه شهید بهشتی) که در جمع آوری برخی اطلاعات این مقاله مرا یاری نمودند بسیار سپاسگزارم.

## کتابنامه

• احمدی گیوی، حسن و انوری، حسن (۱۳۶۳)، دستور زبان فارسی، موسسه انتشارات فاطمی، تهران.

• ارژنگ، غلامرضا (۱۳۷۸)، دستور زبان فارسی امروز. نشر قطره. امین مدنی، صادق (۱۳۶۳)، دستور زبان فارسی، چاپخانه ۱۷ شهریور. تهران.

• باطنی، محمدرضا (۱۳۵۶)، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، انتشارات امیر کبیر، تهران.

• باغینی پور، مجید (۱۳۸۴)، « بدل یا وصف؟»، مجله زبانشناسی، سال بیستم، ش. اول، پیاپی ۳۹.

• بدری زاده، فضل الله و یوحناپی، منیژه (۱۳۸۱)، « اصطلاحات زبان شناسی و مشکل تعدد معادل ها در زبان فارسی»، پژوهش زبان های خارجی، ش. ۱۳، ص ۱۷-۳.

• دبیر سیاقی، محمد (۱۳۴۵)، دستور زبان فارسی. چاپخانه علی اکبر علمی. تهران.

• دائی جواد، رضا (۱۳۵۰)، دستور زبان فارسی و راهنمای تجزیه و ترکیب، کتابفروشی ثقفی (چاپخانه حبل المتین)، اصفهان.

• خانلری، پرویز (۱۳۶۳)، دستور زبان فارسی، انتشارات توس، تهران، چاپ پنجم.

• خیام پور، عبدالرسول (۱۳۷۵)، دستور زبان فارسی، چاپ شفق، کتابفروشی تهران.

• ساسانی، فرهاد (۱۳۸۰)، "آیا مقولات واژگانی برجسب های ثابتی دارند؟ پیوستارنگری کیهانی"، مجله زبانشناسی، ش. ۳۲، ص. ۷۲-۱۰۲.

• صادقی، علی اشرف و ارژنگ، غلامرضا (۱۳۵۶)، دستور سال چهارم آموزش متوسطه عمومی (فرهنگ و ادب)، وزارت آموزش و پرورش، تهران.

• عباسی، آریتا (۱۳۸۶)، « جمله»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، جلد دوم، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

• عطاری کرمانی، عباس (۱۳۷۴)، مجموعه دستور زبان فارسی نوین، چاپ و انتشارات آفرینش، تهران.

• غلامعلی زاده، خسرو (۱۳۷۴)، خسرو (۱۳۷۴)، ساخت زبان فارسی، احیاء کتاب، تهران.

• فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲)، جمله و تحول آن در فارسی. امیرکبیر.

• مرزبان راد، علی (۱۳۵۸)، دستور سودمند، انتشارات دانشگاه ملی ایران، تهران.

• مشکور، محمد جواد (۱۳۴۶)، دستورنامه در صرف و نحو زبان پارسی، موسسه مطبوعاتی شرق، تهران.

• مشکوه الدینی، مهدی (۱۳۷۰)، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، چاپ دوم.

• محتشمی، بهمن (۱۳۷۰)، دستور کامل زبان فارسی، انتشارات اشراقی، تهران.

• نوبهار، مهرانگیز (۱۳۷۲)، دستور کاربردی زبان فارسی. رهنما.

• Crystal D. (۱۹۹۱), A Dictionary of Linguistics and Phonetics, Blackwell, Cambridge.

• Huddleston, Rodney and Pullom (۲۰۰۴), Cambridge English Grammar. Cambridge.